

تصحیح و انتقاد

اشتباهات تاریخی تجارب السلف

تجارب السلف که مربوط بتواریخ خلفا و وزرای ایشان است ترجمه کتاب منیته الفضلا فی تواریخ الخلفاء والوزراء معروف بتاریخ الفخری است که درست ۲۷ سال قبل با تصحیحات و حواشی استاد و دانشمند فقید مرحوم عباس اقبال بحلیه طبع آراسته گردیده و در دسترس ارباب مطالعه و اهل فضل نهاده شده است.

از وجود این کتاب نفیس بطوریکه مرحوم اقبال در مقدمه فاضلانه خود اشاره نموده کسی از فضلالی ایران و حتی مستشرقین جزئی ترین اطلاعی نداشتند و نخستین کسی که کتاب مزبور را بجامعه فضلا و ادبا و دوستان تاریخ معرفی کرده است مرحوم علامه محمد قزوینی است که در حواشی خود بر جلد اول جهانگشا بوجود این نسخه و نام مؤلف آن اشاره نموده و گویا مرحوم ادوارد برون در صدد طبع و انتشار آن بوده است که بدبختانه مرگ او را دریافته و بانجام نیت خود موفق نگشته است و بعد از وفات آن مستشرق ایران دوست مرحوم اقبال بنا بدستور وزارت محترم فرهنگ بچاپ و نشر آن اقدام نموده و نسخه چاپی فعلی که موجود است همان چاپ اقبال است که متأسفانه نسخ آن تمام گردیده و نظر با احتیاج مبرمی که دانشجویان و اهل مطالعه بمندرجات آن دارند شایسته است که چاپ دومی از آن بعمل آید.

اگرچه مرحوم اقبال با در دست داشتن یکی دو نسخه قدیمی و با وجود مراجعه بآخذ معتبر حتی المقدور در تصحیح و اصلاح آن کتاب کوشیده و حتی مابین مطالب الفخری و تجارب السلف بمقابلهم پرداخته است باز تصحیح متن و رفع اشتباهات

تقسیم اول این یادداشتها درباره دیوان قآنی با تصحیح و حواشی آقای محمدجعفر محبوب در شماره گذشته (شماره چهارم سال دوازدهم) نشریه بچاپ رسیده است

تاریخی و معرفی حقیقی و واقعی گوینده اشعار عربی کما ینبغی صورت نگرفته و بلکه مقدار مهمی از آن اغلاط و تحریفات و اشتباهات مجهول و مشکوک مانده است و اگر قسمتی از آن اغلاط و تحریفات را ناشی از قلت سواد و معلومات ناسخان و کاتبان بدانیم و آنانرا به بی سوادى متهم و منتمسب سازیم باز بعضی اشتباهات دیده میشود که مسلماً از ناحیه مؤلف سرزده و دیگر نمی توان در آن موارد باغمان و مسامحه قائل شد و دامن مؤلفرا از آنها مبرا و منزه دانست .

اینجانب که بارها متن تجارب السلف را خوانده و از مطالب ذیقیمت و اشعار تاریخی و مخصوصاً از انشاء فصیح و نثر روان آن لذتها برده و استفاده ها کرده است درحین قرائت و مطالعه بپاره ای از اشتباهات و اغلاط تاریخی برخورد و یادداشت کرده است که اینک آنها را محض خدمت بتاریخ و ادبیات ، با اجازه هیئت محترم تحریریه نشریه بعرض فضلاء و ارباب ذوق و مطالعه میرساند و شاید این یادداشتها ، اگر در آینده تجدید طبعی از این کتاب بعمل آید ، در تصحیح متن مفید باشد و از شماره اغلاط آن کاسته گردد و در صورت ارتکاب بخطا و سهو از ارباب فضل متوقعم که آنرا بعین رضا و از روی لطف و محبت اصلاح فرمایند که غرض اصلی از انتشار این یادداشتها غیر از خدمت بتاریخ و ادب ، چیز دیگری نیست :

اینک آن یادداشتها :

۱- در صفحه ۲۲ که کیفیت قتل خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نقل گردیده است مؤلف اشعاری هم در مرثیه آن خلیفه ذکر مینماید که نسبت آنها را به (حطینه) شاعر معروف میدهد . قائل این اشعار بنا بتصریح ابوتمام در حماسه (شماخ) بوده و عدد ابیات این مرثیه ۶ تا است نه ۴ تا^۱ و صاحب آغانی که اخبار شماخ را عنوان میکند در یک جا قائل این اشعار را (جزء بن ضرار) معرفی میکند و بعد از چند سطر از قول عائشه چنین روایت میکند که (ناحت الجن علی عمر قبل ان یقتل بثلاث)^۲

۱- حماسه باب مرانی ص ۴۵۹ چاپ مصر

۲- آغانی جلد ۹ طبع دارالکتب ص ۱۵۹

حالا اعم از اینکه قائل این اشعار شماخ باشد یا برادرش جزء بن ضرار مسلماً حُطِیْته نبوده و حتی خطیب تبریزی که حماسه را شرح کرده آنها را از حُطِیْته نمیداند بلکه از جزء بن ضرار و یا مزرد میدانند و محض توضیح علاوه میشود که مزرد و جزء هر دو برادران شماخ بودند که صاحب اغانی در ضمن اخبار شماخ با سامی آنان اشاره کرده و حتی وجه تسمیه ای هم برای مزرد نقل نموده است که ذکر آن در اینجا خالی از فایده است و ربطی بمسئله ندارد^۱

۲- در صفحه ۲۴ چنین آمده است: «و گویند امیر المؤمنین عمر زنی خوب را کشته

دید این دو بیت بگفت:

ان من اعظم الكبائر عندی قتل بیضاء حرة عطبول
کتب القتل والقتال علینا وعلی الغنایات جبال الذبول

این دو بیت بنا بتمریح مورخین معتبر از قبیل طبری و ابن اثیر و ابوالفرج اصفهانی از عمر بن ابی ربیع و خزومی شاعر معروف قرن اول اسلامی است که در قضیه قتل زن مختار گفته و برای اینکه مطلب کاملاً روشن گردد عین عبارت ابوالفرج اصفهانی را ذیلاً نقل مینمائیم: «و كانت تحت المختار بن ابی عبیدالثقفی فاخذها مصعب بعد قتل المختار واخذ امراته الاخری، وهی بنت سمرة بن حنطب، فامرهما بالبراءة من المختار. اما بنت سمرة برئت منه، وابت ذلك عمره: فكتب به مصعب الى اخيه عبدالله. فكتب اليه ان ابت ان تبرأ منه فاقتلها. فابت فحفر لها خفيرة واقیمت فیها فقتلت. فقال عمر بن ابی ربیع فی ذلك:

ان من اعجب العجائب عندی قتل بیضاء حسرة عطبول

۱- ایضاً همان جلد ص ۱۵۸.

۲- حمیده دختر نعمان بن بشیر و عیال حارث بن خالد فخرونی است که اخبارش در جلد نهم اعانی طبع و در الکتب صفحه ۲۲۷ مسطوو است.

قتلت حرة على غير جرم ان لله درها من قتيل
كتب القتل و القتال علينا وعلى الغاينات جرالذيول^۱

عین این تفصیل را طبری و ابن اثیر هم با قدری اضافات نقل کرده‌اند و طبری اضافه می‌کند که سعید بن عبدالرحمن بن حسان بن ثابت انصاری نیز در باره این زن مرثیه‌ای سروده است که اینک ما مطلع آنرا در اینجا می‌آوریم:

اتى راكبُ بالامرذى النبأ العجب بقتل ابنة النعمان ذى الدين والحسب^۲
از جمیع این مطالب چنین نتیجه گرفته میشود که آن اشعار از خلیفه ثانی نبوده بلکه از عمر بن ابی ربیع است که درباره قتل زن مختار که با فرمان عبدالله بن الزبیر و بانظارت و مباشرت مستقیم برادر وی یعنی مصعب در سنه ۶۷ هجری انجام گرفته است سروده است.

۳- در صفحه ۶۳ چنین است: و معاویه چون این وصیت بکرد یزید را پیش بخواند و در گوش او بگفت چون من در گذرم باید عمر و عاص را بخوانی و بگویی که پدرم وصیت کرده است که او را تو بدست خویش در لحد نهی چه گفته است ما هر دو در این جهان با هم بودیم بدان جهان نیز بمعاونت یکدیگر رویم و چون از دفن فارغ شود شمشیر بکش و از او بیعت خواه اگر قبول کرد فهو المراد والا او را بشمشیر هم خوابه من گردان الخ

این روایت بتصریح مورخین و کسانی که ترجمه حال صحابه رسول الله را نوشته‌اند صحیح نیست زیرا که وفات عمر و عاص در سال ۴۲ و در روز فطر اتفاق افتاده و معاویه هم بطوریکه همه میدانند در سال ۶۰ هجری از دنیا رفته است و ما برای اینکه مدرکی و سندی در این خصوص ارائه دهیم عین عبارت بلاذری را که در فتوح البلدان

۱- آغانی جلد ۹ ص ۲۷۸-۲۲۹

۲- طبری جلد ۴ ص ۷۵۴ حوادث سال ۶۷.

نوشته است در اینجا نقل می‌نمائیم^۱.

«فمات عمرو بمصر يوم الفطر سنة ثنتين واربعين ويقال سنة ثلاث و اربعين و مرحوم اقبال در مقدمه تجارب السلف بهمین اشتباه تاریخی اشاره کرده و وفات عمرو و عاص را بدون اینکه مأخذی ذکر نماید در سال ۴۳ نوشته است درباره تاریخ فوت عمرو اقوال مختلف موجود است که همه آنها را دکتر حسن ابراهیم حسن مصری در کتابی که در خصوص سیره عمرو و حیات سیاسی وی تألیف نموده ذکر کرده است و از مجموع آن اقوال و روایات چنین نتیجه گرفته میشود که وفات عمرو قبل از مرگ معاویه اتفاق افتاده و وی در مراسم دفن و تشییع معاویه حضور نداشت و چشم از جهان بر بسته بود .

۴- در صفحه ۶۸ چنین آمده است: مسلم چون بکوفه رسید بیکمی از بزرگان کوفه که او را هانی بن عروه گفتندی التجا آورد ، عبیدالله که از قبل یزید امیر کوفه بود خبر شد ، هانی را بطلمید ، هانی بر عادت عرب که رعایت مستحیر و اکرام نزدیک کنند مسلم را ننمود ، عبیدالله چوبی در دست داشت بر روی هانی زد چنانکه روی او خرد شد بعد از آن کس فرستاد و مسلم عقیل را حاضر کرد و بر بام قصر رفت و سر او را برید و از گوشه فرو انداخت و بعد از او هانی را هم بکشت و فرزدق شاعر در این معنی گوید :

فان كنت ماتدرين ما الموت فانظري	الی هانی فی السوق وابن عقیل
الی بطل قد هشم السیف وجهه	و آخر یهوی من طماراً قتیل

۱- فتوح البلدان صفحه ۲۲۹ - ۲۳۰.

۲- نام قصری بود در کوفه و برای اطلاع از سایر معانی طمار و اعراب آن رجوع

شود بمعجم البلدان یا قوت.

صاحب تجارب السلف گذشته از اینکه در نقل این روایت، جانب صحت و دقت را مراعات نکرده^۱ و مباشر مستقیم قتل مسلم را، عبیدالله بن زیاد نوشته است در قائل این اشعار هم استقصاء ننموده و نسبت آنها را بفرزدق داده است.

طبری و مسعودی از گوینده آن اشعار اسمی بمیان نیاورده اند اما ابن اثیر آن اشعار را از عبدالله بن زبیر^۲ اسدی میدانند که در خصوص قتل هانی و مسلم گفته است بعد مینویسد: وقیل: قاله الفرزدق^۳.

عبارت «وقیل» بطوریکه ارباب اطلاع میدانند دلیل بر ضعف و تردید است و اینجانب بامراجعه بدیوان فرزدق و اخبار آن شاعر در آغانی این ابیات را نتوانستم پیدا کنم از مرثیه عبدالله بن زبیر سه بیت در طبری و دو بیت در ابن اثیر نقل گردیده اما عدّه ابیات آن مرثیه بطوریکه مسعودی در مروج الذهب نوشته است هفت است و یاقوت هم در معجم البلدان در ذیل ماده طمار دو بیت از این اشعار را نوشته اما قائل را ذکر نکرده است.

۵- در صفحه ۳۴۲ نوشته شده است: گویند پیش از آن که وزیر قمی را بگرفتند بر دوام این ابیات ابن سبیل میخواند:

نتمنی وفي المنی قصر العم م ر ونغدو بما نُسّر نساء الخ

این اشعار که جزو يك قصیده فلسفی است مال حسین بن عبدالله بن شبل بغدادی است که بناب تصریح یاقوت در معجم الادب در ۴۷۴ مرده و علاوه بر تبجرو و مهارت در ادب و حکمت و فلسفه در طب هم مقام شامخی دارد و از این جهت است که او را در جزو ادبای

۱- برای اطلاع رجوع شود بطبری جلد ۴ ص ۲۶۰ ذیل حوادث سال ۶۰ هجری.

۲- زبیر بفتح ز و کسر با بتصریح ابن اثیر.

۳- ابن اثیر جلد ۳ ص ۲۷۴.

اطبا مجسوب داشته‌اند.^۱

شاعر در این قصیده بعد از بیان افکار و عقاید فلسفی خود وارد مرثیه‌ای میشود که آنرا در حق برادر خود احمد بن عبدالله ساخته و چون این چکامه در استحکام معانی و انسجام الفاظ در غایت فصاحت و بلاغت است بدان لحاظ در منخباتی که از قصاید و اشعار عرب بعمل آورده‌اند این قصیده را هم ذکر نموده‌اند^۲ و مطلع آن اینست:

غایة الحزن والسرور انقضاء
مالحی من بعد میت بقاء^۳

شاید مؤلف تجارب السلف اسم شاعر را درست نخوانده و بجای ابن شبل ابن سمیل درج کرده و مرحوم اقبال هم در غلطنامه کتاب بدین موضوع اشاره نموده است. در خاتمه این مقال اشاره بیک غلط لغوی اگر چه در حکم خروج از عنوان مبحث و مقاله است، لازم بنظر می‌آید و آن لغت (استیهال) است که در ضمن اخبار (جلال الدین ابوالمظفر عبدالله بن یونس که از وزرای دوره الناصر لدین اله است بکار رفته و استعمال لغت مذکور در آن معنی که صاحب تجارب السلف بکار برده در کتب لغت بنظر نرسید و حتی لغویون معتبر استعمال آنرا قبیح دانسته‌اند عین عبارت کتاب اینست:

« قاضی در قبول آن شفاعت توقف مینمود زیرا که او را استیهال

نمیدید »^۴

۱- رجوع شود به (معجم ادباء الاطباء تألیف محمد خلیلی جلد ۱ ص ۱۲۷ چاپ نجف

۱۳۶۵ هجری.

۲- رجوع شود بجواهر الأدب باب مرانی

۳- معجم الادبیا جلد دهم ص ۳۹:

۴- تجارب السلف ص ۳۲۷

ظاهرأ مراد (اهل دانستن) است و در این صورت بعوض (نمیدید) نمی نمود و یا نمی کرد مناسب بنظر میرسد حال محض توضیح عرض میشود که عرب استیغال را بمعنی اهل و سزاوار دانستن استعمال نکرده بلکه در این مورد مطلقاً (اهل) بکار میبرد و میگوید فلانی برای این کار اهل است یعنی شایسته و سزاوار است و صاحب لسان العرب نقلاً از صحاح جوهری چنین نوشته است: «وقال الجوهري: تقول فلان اهل لكذا ولا تقل مستأهل، والعامه تقول».

از این تصریح که صاحب لسان العرب کرده دیگر جای شك و تردید باقی نمی ماند که استیغال بمعنی اهل دانستن و سزاوار شمردن غیر فصیح و غلط بوده و بلکه معنی لغوی استیغال خوردن پیه و دنبه گداخته است بانان یا عبارات دیگر نان خودش کردن پیه و چربی و دنبه و غیره است و در این صورت مفرد آن (اهاله) است نه اهل و اهاله بتمصریح قوامیس معتبر عرب پیه و چربی و روغن است و لغت اهاله که در مثل معروف (سرعان ذا اهالة) استعمال گردیده و حتی در کتب نحو در باب مبحث تمیز و حال نیز آنرا بعنوان شاهد بکار برده اند عیناً بمعنی پیه و چربی و روغن است در لسان العرب چنین آمده است:

«استأهل الرجل اذا ائتمم بالأهانه والمستأهل الذي يأخذ الأهالة او يأكلها».

این منظور مؤلف لسان العرب بعد از نقل این مطالب نکته ای هم از زبان ابراهیم بن مهدی نقل میکند که ترجمه آن در این جا خالی از فائده نیست و آن عبارت از اینست که ابراهیم بن مهدی ابوالهیثم خالد کاتب را در آن موقع که مردم بغداد جهت خلافت بر او بیعت میکنند بحضور خود میطلبند و از او خواستار میشود که در حضور وی شعر بخواند ابوالهیثم میگوید که اشعار من آنطور که حضرت رسول بیان فرموده است متضمن پند و اندرز و حکمت نیست بلکه جنبه شوخی و مزاح بر آن غلبه دارد

ابراهیم این عذر را قبول نمیکند و بلکه او را ملزم میسازد که در حضور وی از اشعارش بخواند و اشعار زیر را میخواند:

کن انت للرحمة مستأهلا ان لم اکن منک بمستأهل
الیس من آفة هذا الهوی بکاء مقتول علی قاتل

ابراهیم بر لغت مستأهل اعتراض میکند و میگوید که آن کلمه نافصیح و غلط بوده و مستأهل بمعنی اهل و شایسته نیست.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی